

دروغی که می‌گویم از هوای تهران هم کثیف‌تر است

فرید قدمی

چاپ اول
بصورت الکترونیکی : مانیها

www.maniha.com

من دو من است
يکي خاتره اي است ذهن زن را و ديگري من

آه عزرائيل جمعه ها تعطيل

صبح شنبه بايد مرد
که صبحانه هاي شنبه از کار بيفتد

تنها دلیل صبح صبحانه آه همسر
در آسانسور تنها فکر می کنیم که می رویم بالا یا
راستش تنها آپارتمان تنها پله ها
یا اینکه می گفت :
دنیا زشت نیست
زیبا نیست نه !
حق با اسپینوزا هم نیست نه !
ساعتش با کانت تنظیم بود
موم ساده ای نبود
که هر بی سروپایی که از راه
حتی خوشگل ترین زنی که به یاد دارد ماه
نقش ببندد در شعرهایش زود

شوهرم مرد چه زود!

در دادگاه: آقای قاضي مرگ برادر كوچك من است

يا چيزي گفت شبیه همین

محکومت مرد! آقای قاضي!

از مقاله اش شکایت کردند اگر

نویسنده مرد

به شعرهاش اگر خندید کسی

شاعر مرد

راوي دارد دروغ مي گوید

او خود شاعر است

شاعر را مي شناسم

نمرده

دارد راوي را مي نويسد

راوي زن است

شاعر من است

زني در من مردی در من

زني که مي مردد دائم

مردی که مي زند مدام

زنان و مردان مردد

زني که در من

- من شاعرم -

دختری بود شبی

به خیالش به خواب هاش تخت برد

و شد در آغوش پسری که همان شب

تمام بیمارستانهای قزوین مرد

در پیاده رویهای مردی که شوهرش نه قدم زد

و دست آخري بام های مردی که نمی شناخت

به ارتفاع پرونده بسته شد پایین اش انداختند

مردی که در من

- من نویسنده ام -

پسری بود روزی
گول کوچه ای را خورد
که در خیابان دختر تعطیل
دختری که دروغ بر لبهایش داشت پیر می شد
در خیابانی که هی بوق بوق
در آغوش پسری دیگر سرازیر شد
پسرک زیبا هفده ساله

در شب های فاحشه ای که در خواب هاش می رقصید
اسیر شد
با مرگ تصادف کرد شبی

و تصادفاً به بیمارستان خدا راه برد

شاعر نه من است دیگر

و فکر مي کند حتماً فرشته اي که در تنهائي خدا جا

مانده است

در ایستگاه به مردم

در رستوران به کابینه دولت

گاهی روزنامه هم مي خرد

به گزارش خبرنگار ما گاوها هنوز در جهان مي چرند

به گزارش خبرنگار ما گاوها در سوسیالیسم هنوز مي چرند

به گزارش لیبرالیسم در روزنامه هاي چرند.....

شهریور 81

آدمها هر کدام

شبيه خودشان مي ميرند

من با آدم برفي موافقم

شهرپور 81

له مي شود پياده رو

زير عصاي پيرمرد

به نگاه مسافران دوخته شده اند پنجره ها

و دل توي دلش نيست ايستگاه

- يعني مي آيد ؟

مي ايستد زير پاهاي اتوبوس خيابان
و پرت مي شود ايستگاه سمت دستهايي که سوي آسمان

- نيامد ؟

- نه !

و از آن روز قرار شد
سياه بپوشند تمام خيابان ها

مهر 80

1
پاسبان هاي نظميه با گامهاي خاكي
درشکه چي
- دودي از گيسوان دختر -
چادري که سريازها

اندامي که برف

- « حرف نداري دختر
راستي اين چشم ها را
راستش را بگو
از فرنگ کش رفته اي ؟ »

2

چادري که نداشت
مثل آقا جواد
پا گيرش شد
کوچه هاي شهر
پاگير عاشقي هاش
بعد از جنگ

3

- « خيام را
چه خلوتي مي زني آقا
حتما عاشقيد
نه ؟ »

ديماه 80

زمين

زايمان اندوه زني است

که خیال خدا را خوابید و خواب دید

آدمیان بسیار را

شهریور ماه 81

این مرد که شهر را برداشته پرت کرده توی دریا یا می توانم اینطور بنویسم این مرد همیشه يك قدم از ساحل دریا جلوتر است مردی که از هر جای قصه خیس می زند بیرون البته نه دریایی در کار است نه زنی که سمّتی از ذهن را پر کند اهالی عقیده ای به مرد و زن ندارند قصه یا شعری اگر روایت کنند دریا که ماهی ندارد کوسه چرا ! ماهی گاهی نقش مرد دارد گاهی زن مثلا زنی که عاشق يك کوسه شد اما شهر خیس کرده یا دریا یا می شود اینطور قصه را نوشت زنی که شهر را همین طوری برداشته انداخته توی دریا یا کمی مرد است یا کمی خُل

زنی که عاشق یه کوسه شد که شباهتی به مرد نداشت به مرده صد البته اهالی معتقدند زنی پرت کرده دریا را توی شهر ، یارو خوراك کوسه ها شد بیچاره‌لن که دنبال شوهره گشت به قول اهالی همیشه يك قدم از ساحل جلوتر

آدم‌ها

به راحتی گریه‌ای در پایتخت

می‌میرند

اجساد

دست ارواح را

نمی‌گیرند

آذر ماه 81

دورو برت را نگاه کن
به خودت که بیایي
آسمان تکان مي خورد
تکان که بخوري
این روزها
لای روزنامه ها هم
نمی شود پنهان شد

دیماه 80

فرار مي کند از خانه

دخترى که

ديوانه ؟!

نه ! نيست

کلمه اى است احتمالاً

که در شعر نمى گنجد

خانه ندارد بلوز چهارخانه چرا

من فکر مي کنم شعري باشد که شاعر ندارد

خواننده هم

به هم مي آيند دختر و خيابان

مردادماه 81

دنباله ي بادبادکي نيستم که مادرم هوا کرد

هوار نمى زنم

جنون جنوب در من است و دختران کُرد در من اگر

نمی رقصند

گُم کرده اند دستمالي

زیر درختان آلبالو

دروغي که مي گويم از هواي تهران هم کثيف تر است

پس روي دروغ داروغه

بایستم که چه ؟

ترسم از ترس است

که همچون پلیس

در سراسر تهران پراکنده

هي خورشيد تابنده !

خزر چشمهاي من است

گریه که مي کنم هي نفت

اجنبی را خبر نکرده اند که هویج بفروشد

البته کاری ندارم به فقر که کشورم را کرایه کرده

دریست

که فلانی احوالی عجیب داشت و نظری و کرامتی

عجیب تر

در انکار او بسیار نرفته باز گشتند و به دریای

معرفتش بسیار نرفته غریق

ذکر تذکرة العشاق نیستم

چلاق نیستم که با عصای موسی راه بروم

و در خبر است که طاووس عارفان

بایزید بسطامی

خبر را از روزنامه های عصر بگیر برادر!

دری که به مجلس باز می شود

حق رای ندارد

داریم از کشوری حرف می زنیم که زیر پا افتاده

کسی بر ندارد!

دیماه 81

از خر شیطان پایین نمی آید کوه

دل را می برد که شیطنت کند

هی هی پسر

دخترانم نم تفنگ شدند در آغوش اوش سربازهاي روسي

سيم آخر اين تار

هر چه مي زنيم

صداي فقر مي دهد

زده ايم به كار

هي هي پسر

دخترانم نم تفنگ شدند در آغوش اوش سربازهاي روسي

با لب هاي شيطان مي خندد

كوه هاي دربند

مهر ماه 81

تکه تکه شدم در خيابان

که تکه اي برسد به پستخانه

لب هام را پست کنم که ببوسد

نپرسيدند كجا

هجده سالگي نمي فهمد
عاشق که مي شوم
کرمان از نقشه پاک مي شود
سفر به پوست تنم مي چسبد
مادرم مي گويد : خوشگل شدي پسر

پسر اما بر پياده رو سوار
که پياده اش کند در شب
خستگي از تنش روي تخت مي ريزد
عقل و سيگار و عشق در مي آميزد
آسمان : روز چندم مرداد
آسمان خيره بر تب کرمان
شهر تب کرده از حرارتمان
عاشقي کارد دست شاعر داد

شهرداری که شهر را پاي چوبه دار مي برد
من نيستم

مي توانم بيل بردارم آبياري کنم آدم ها را
شهر خيس کرده يا شما

شاعري که منم

سراغ معشوقه از سازمان ملل مي گيرم

کرمان نقطه اي شبیه عاشقم باش دارد

دارد در انتفاضه مي رقصد

زیبائیش را به بیت المقدس باخته

به افغانستان به عراق

داغ کرده شاعري در خیابان شهرداری

هجده سالگی نمي فهمد

مرداد ماه 82

کنار زد دریا را
تا ماهی ها را ببیند

□ روشن فکر □ احمق □

مرداد ماه 82

اینجا نیمه شب است

صدای ما را از پشت تمام تریبون ها

لای روزنامه

گوشتان را که کمی تیز کنید

البته سکوت

ببخشید اگر آزارتان می دهد

خش خشی که ملاحظه می فرمائید

حاکمی از آن است که احتمالا

صدای ما را از هیچ رادیویی

نخواهید شنید

مردادماه 80

از این قلم منتشر می شود :
غزلیات حافظ شیرازی / شعر

28 , 22 , 2 / نمایش نامه

www.maniha.com